ابن فقيه، احمد بن محمد؛

ترجمه مختصر البلدان، بخش مربوط به ايران، مترجم، ح. مسعود، تهران، بنيـاد فرهنگ ايران، ١٣٤٩، ٣٠١ ص.

منابع تاريخ و جغرافياي ايران ٣٥٠

ترجمه مختصر

البلدان

بخش مربوط به ايران

تأليف

ابوبكر احمدبن محمّدبن اسحاق همداني

ابن فقيه

ترجمه

ح ـ مسعود

ملك گفت: به زندانشان كنيد. در زندان به كيمياگري دست زدند. گفتند: اين را ديگر بر كسي آشكار نكنيم. بدين گونه به اندازه كفايت خويش عمل كردند و نسخه‌هاشان را سوختند. و آن كيميا از دست بشد.

يكي از عالمان پارس گويد: خسروان از سواد، صد و بيست هزار هزار درهم[i]، خراج مي‌ستاندند، بجز سه[ii] هزار هزار درهم باجي كه براي خوان خسروان گرفته مي‌شد.

و از فارس چهل هزار هزار درهم مي‌ستاندند و از كرمان شصت هزار هزار درهم. زيرا كرمان سرزميني پهناور بود، صدوهشتاد فرسنگ درصد و هشتاد فرسنگ بود، و همه آبادان. و چندان آباداني و عمارت داشت كه آب كاريز از مسافت پنج شب راه به آنجا مي‌آمد. و بدين گونه كرمان درختان و جويها و چشمه ساران فراوان داشت.

از شيراز تا سيرجان (سيرگان) شهر مركزي كرمان شسصت و چهار فرسنگ است. كرمان را چهل و پنج منبر كوچك و بزرگ است. از شهرستان‌هاي كرمان است: قفص * (كوچ ـ كوفج) و بارز و مراج و بلوص (بلوچ) و جيرفت و آن شهر سيستان است * و سيرجان و ماهان و بم و هرموز و رباط (رباط سرمقان).

چنين گويد: در كرمان شهري است كه آن را دمندان گويند. شهري بزرگ و پهناور است. در آن بيشتر [كانهاي كرمان[iii]]، كانهاي زر و سيم و آهن و مي و نوشادر و روي است. كان آن (نوشادر *) در كوهي است كه آن را دنباوند خوانند. كوهي بلند و سر به آسمان افراشته است و سه فرسنگ بلندي دارد. اين كوه نزديك شهري است كه آن را خواش گويند، در هفت فرسنگي آن. در دل كوه غاري بزرگ است كه از آن همهمه‌يي و بانگي چون بانگ آب شنيده شود. و از آن بخاري چون دود خيزد و گرداگرد غار و كوه

تا آتش در همه گيرد و او را بسوزاند و خاكستر كند. سپس در آن خاكستر كرمي پديد آيد و پيوسته ببالد و بزرگ شود، تا باز چون همان پرنده شود كه بود. روزگار به سر آمدن اين كار، پانصد سال است.

نيز در يكي از كوههاي خراسان، ژرفايي است كه همـواره در آن آتـشي فـروزان است. و در آن گونه‌يي موش دشتي زندگي كند و بيرون آيد، و تا انساني بينـد در درون آتش شود بي‌آنكه بسوزد.

از كرمان تا سيستان صد و سي فرسنگ است. شهرهاي سيستان چنـين اسـت: زالق و مركويه و هيسوم و زرنگ (زرنج) ـ و اين شهر مركزي سيستان است ـ و بـست و باشترود و قرنين، و در اين شهر نشان آخور اسب رستم هست. رودخانه سيـستان هنـد مید (هيرمند) است و مردم سيستان گويند، هزار نهر در آن ريـزد و فزونيـي ننمايـد، و هزار نهر از آن خيزد و كاهشيش نيايد.

پيمان مردم سيستان چنين است كه خار پشتي نكشند و شـكار كننـد. چـه در آنجا افعي بسيار است. و كمتر خانه‌يي است كه در آن خارپشت نباشد، چونان گربـه در خانه‌هاي ما، و راسو در مصر، زيرا كه در آنجا مار بزرگ بسيار است.

رخج[iv] و زمين‌داور * از سيستان است. و ايـن كـشور رسـتم پهلـوان اسـت، كـه كيكاووس شاهي آن سامان بدو داد.

از شهر سيستان (زرنگ) تا هرات هـشتاد فرسـنگ اسـت. از شـيراز تـا نيـشابور صدوبيست فرسنگ است. از شيراز تا دارابگرد چهل و هفت فرسنگ است. از اسـتخر تـا سيرجان ـ شهر مركزي كرمان ـ پنجاه و نه فرسـنگ اسـت. از جيرفـت تـا بـم بيـست فرسنگ است. از جيرفت تا آغاز قلمرو مكران * چهل و يك فرسنگ است. از آغاز قلمرو و مكران تا منصوره سند سيـصد و پنجـاه و هـشت فرسـنگ اسـت. و از زرنـگ ـ شـهر سيستان ـ تا مولتان دو ماه راه است.

پي نوشت:

١ـ در دو قسمت اول: (صد و بيست هزار هزار و سه هزار هزار) تميز عدد آورده نشده است. در ترجمه به قرينة بعد كه تصريح می‌كند. افزوده شد.
٢ـ ياقوت: سی ....
٣ـ از نسخه عكسی (ورق ٩٥، الف)
٤ـ معجم ما استعجم گويد: معرب رخد است (ج ١ ص ٦٤٦). ضبط ابن رسته (ص ١٠٥): رخد.